



درآمد

تأسیس شهر نجف آباد به زمان مرحوم شیخ بهائی (ره) و سال‌های حدود ۱۰۲۰-۱۰۲۲ ه.ق مربوط می‌شود و معروف است که نقشه و طراحی شهر و تأمین آب و قنوات مربوط (۱۷ رشته) به دست توانای آن بزرگوار انجام پذیرفته و همواره در طول چهارصد سال گذشته یکی از کانون‌های پرخیر و برکت و علم و معرفت بوده و مساجد و حسینیه‌ها و موقوفات و مدارس و حمام‌های فراوان داشته و شرائط مذهبی و اعتقادی مردم آن بلاد، زیانزد خاص و عام است و تربیت یافتگان روحانی و غیر روحانی آن در مراکز مختلف به کار و خدمت مشغول و منشأ برکات هستند. در قرن اخیر به برکت علمای بزرگی مانند مرحوم آیت‌الله حاج سیدعلی آیت نجف آبادی، شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی، حاج سید محمد نجف آبادی، مدرس نجف آبادی، حاج آقا ناصرالدین حجت، حاج شیخ احمد حججی، حاج شیخ ابراهیم ریاضی، آیت‌الله آقا سید هاشم میرداماد نجف آبادی (جد مادری مقام معظم رهبری) و بزرگان دیگر، همواره این شهر پایگاهی برای تربیت علما و طلاب و فضلا و اساتید و خدمتگزاران شایسته بوده است تا در نیم قرن اخیر و نهضت امام خمینی (ره) که باز نجف آباد و روحانیت و فضلا و طلاب آن منطقه با تمامی وجود در خدمت امام و آرمان‌های بلند آن بزرگوار فداکاری نمودند.

«جلوه‌هایی از منش فردی و اجتماعی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود شاهد یاران با آیت‌الله قربانعلی دری نجف آبادی

به نفاق و التقاط بسیار حساس بود...

آیت‌الله حججی یک عالم دینی ممتاز و موفق بوده است. (۳/ ۸۰/۵)

از چه زمانی و چگونه با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟

بنده در شهر نجف‌آباد در منزلی قدیمی و خشت گلی که قدمت آن به صد سال پیش برمی‌گردد، در کوچه حاج‌صالح (که این کوچه شهید هم داده است) متولد شدم، دوران زندگی من در این منزل سپری شد و حتی تا همین چند سال پیش که پدرم در قید حیات بودند، در این منزل ساکن بودیم. قسمت غربی این کوچه به خیابان دانش و قسمت شرقی آن به خیابان سعادت سابق که در حال حاضر منتظری شمالی نام دارد، منتهی می‌شود. آن زمان روحانی شهر مرحوم آیت‌الله ریاضی در خیابان دانش ساکن بودند. خانه پدری همسر دوم مرحوم آیت‌الله ریاضی یعنی منزل آقای قاضی، رو به روی خانه ما بود. به این ترتیب از همان دوران با روحانی شهر آشنایی داشتم. مسجد آیت‌الله ریاضی، مسجد حاج احمد حججی بود که در ابتدای خیابان سعادت قرار داشت. قبل از آیت‌الله ریاضی، آیت‌الله محمد حججی در آن مسجد نماز می‌خواندند. در ماه‌های رمضان به همراه پدرم برای اقامه نماز به آن مسجد می‌رفتم. آیت‌الله ریاضی در سال‌های ۳۳-۳۴ در حالی که من یک نوجوان ده ساله بودم، به رحمت خدا رفتند. پس از فوت ایشان، آیت‌الله منتظری از طرف آیت‌الله بروجردی روحانی مطلق نجف‌آباد شدند و پس از مرحوم ریاضی در مسجد آیت‌الله محمد حججی نماز می‌خواندند. منزل آیت‌الله منتظری هم در خیابان دانش به فاصله ۳۰۰-۲۰۰ متری از منزل آیت‌الله ریاضی قرار داشت. خانه‌ای اجاره‌ای با دو سه اتاق بود که در حال حاضر هم هست. وقتی به مدرسه طلبگی مرحوم ریاضی رفتم، پس از آشنایی عمومی با آقای منتظری، با شهید محمد منتظری و علمای دیگر شهر آشنا شدم. در واقع از روز اول طلبگی یکی از کسانی که با او مانوس شدم، شهید محمد منتظری بود، البته در کنار ایشان برادران دیگری از جمله مرحوم

طرف مادر از سادات میردامادی نجف‌آبادی هستند. علاوه بر آیت‌الله محمد حججی که نقش بسیار بارزی داشت، علمای بزرگ دیگری هم در نجف‌آباد حضور داشتند. از جمله سید محمد نجف‌آبادی، مرحوم سیدعلی آیت، مرحوم مدرس و سید ناصرالدین، ولی از میان آنها یکی از علمایی که به ما مربوط می‌شوند، مرحوم آیت‌الله محمد حججی بودند. ایشان دارای انفاص پاک، باصفا، مؤثر در طلبه‌پروری و نهالستانی برای جذب و رشد طلبه‌ها بودند. من شخصا ایشان را درک نکرده بودم، اما پدرم خیلی از ایشان تعریف می‌کرد و تحت تأثیر ایشان بود. بعد از ایشان مرحوم آقای ریاضی در عمران،

از همان اول که بحث مرجعیت امام پیش آمد، نکته بسیار مهمی در زندگی محمد مطرح شد و کلام همیشگی‌اش این بود که هر کسی مقلد امام باشد، یک نفر ضد امریکاست! او بسیار نترس، شجاع و پر دل بود. وقتی به تهران آمد در سخنرانی مرحوم آیت‌الله فلسفی در امین‌الملک شعار داده و گفته بود: «به سلامتی پرچمدار عالم اسلام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی صلوات!»

آبادانی، تأسیس مدرسه، حسینیه و مسجد بسیار فعال بودند. من راجع به آیت‌الله محمد حججی هم مقاله‌ای نوشته‌ام. مقام معظم رهبری در کنگره ای به مناسبت بزرگداشت مرحوم آیت‌الله حججی فرمودند: «اگر شاخص‌های یک عالم دینی ممتاز را دانش و پارسائی و پرهیزکاری و تلاش و خستگی‌ناپذیری و همدلی و همراهی با مؤمنان و غمگساری و همدردی با مستضعفان بدانیم، بی‌شک مرحوم

نجف‌آباد چه ویژگی‌ای دارد که این همه روحانیون مبارز و غیور را پرورش داده است؟

سال گذشته در نجف‌آباد برای بزرگداشت شیخ ریاضی مقاله‌ای با عنوان «از شیخ بهائی تا شیخ ریاضی» نوشتم، چون دیدگاه فکری شیخ ریاضی از نظر کار، عمران و آبادانی شبیه به شیخ بهائی بود. در طول ۷۰-۸۰ سال گذشته، روحانیت نجف‌آباد حتی در خود تهران هم اهمیت داشتند. روحانیونی چون آقایان غیوری، مسافری، خادمی، انتشاری، زمانی، حسینی، پورهادی، ایمانی، حاج شیخ اسدالله بزرگ، صفر نوراللهی و بسیاری دیگر. در حال حاضر هم آقای زمانی، کرباسی، رستگاری و همچنین در انقلاب ده تن از روحانیون فعال و طرفدار امام در تهران از آخوندها و روحانیون نجف‌آبادی بوده و هستند. ریشه این موضوع به حاج شیخ احمد حججی برمی‌گردد. ایشان در بدترین شرایط، قحطی، کودتای رضاخانی و نامنی، روحیه بسیار والایی در تعلیم و تربیت طلبه‌ها داشتند. این مرد بزرگوار ده‌ها تن را در سخت‌ترین شرایط طلبه‌کرد، در حالی که نجف‌آباد حوزه علمیه نداشت و آنها پیاده به اصفهان می‌آمدند و در آنجا تحصیل می‌کردند. بعد از سقوط قاجار در زمان رضاخان، یعنی در بدترین شرایط که طلبگی قاجاق بود، ایشان جوان‌های بااستعداد خانواده‌ها را با حداقل زندگی به سمت طلبگی سوق می‌داد.

جالب است بدانید، در زمان دولت اصلاحات به ملاقات مقام معظم رهبری رفته بودیم. در این دولت پنج شش نفر نجف‌آبادی هم بودند، از جمله بنده به عنوان وزیر اطلاعات، دکتر معین، مرحوم حججی و... آقا خواستند که یک عکس دست جمعی با هم بگیریم. بعد ایشان به عکس جد مادری‌شان آسید هاشم میردامادی نجف‌آبادی در حالی که در زندان رژیم رضاشاهی زندانی بود و پلاک زندان به گردن داشت و روی آن جرمش سیاست نوشته شده بود، اشاره کردند. اگر در مشهد به مسجد نجف‌آبادی یا میردامادی‌ها بروید، مشاهده خواهید کرد. در واقع ایشان از

تقلید کردیم. پس از آن نهضت دو ماهه روحانیت و نهضت انجمن های ایالتی و ولایتی آغاز شد و نقش محمد منتظری و امثال او بسیار بارز و باارزش بود. در این زمان اعلامیه ها، تلگراف ها، رفت و آمدها و... بین طلبه ها و غیرطلبه ها وجود داشت. قبل از فروردین ۴۲ امام اعلام کردند ما امسال عید نداریم و اعلام عزای ملی کردند. بعد هم در روز دوم فروردین حادثه مدرسه مبارکه فیضیه رخ داد. یکی از طلبه های فعال، شهید محمد منتظری بود. پیش از آن من هم به مدرسه فیضیه آمده بودم و حجره ام آنجا بود و در جهت نهضت و مبارزه تلاش می کردم، اما نه به اندازه شهید منتظری. بعضی برادرها خیلی پیشترتر، مؤثرتر و جدی تر بودند. شهید منتظری به خصوص به دلیل حضور پدرش فعال بود. آنها دستگاه های کپی استنسیل داشتند که می دیدم آن را در بقچه ای جابه جا می کردند و می بایست اعلامیه های بدخط و قدیمی را با کمک این دستگاه پلی کپی می کردند. در حقیقت بیت آقای منتظری و اطرافیان، مطالب مختلف را با چنین کیفیتی تکثیر و منتشر می کردند، به ما هم چند اعلامیه می دادند که با آنها را پخش می کردیم، یا نیمه شب به در و دیوار مدرسه فیضیه می چسباندیم. فعالیت ما هم در همین حد بود.

از همان اول که بحث مرجعیت امام پیش آمد، نکته بسیار مهمی در زندگی محمد مطرح شد و کلام همیشگی اش این بود که هر کسی مقلد امام باشد، یک نفر ضد امریکاست. او بسیار نترس، شجاع و پردل بود. وقتی به تهران آمد در سخنرانی مرحوم آیت الله فلسفی در امین الملک شعار داده و گفته بود: «به سلامتی پرچمدار عالم اسلام حضرت آیت الله العظمی خمینی صلوات!» از این رو او را گرفتند که بعدا در سال ۴۴ پس از کشته شدن منصور به دلیل آنکه شرایط حساس بود، آزادش کردند.

آیا راجع به ماجرای پانزده خرداد در نجف آباد مطلبی به خاطر دارید؟

در ماجرای ۱۵ خرداد، نخستین سالی بود که به تبلیغ رفته بودم. از آنجا به اردودر، شمس آباد و خانی آباد اطراف الیگودرز و آنجا در سال ۴۲ برای تبلیغ در الیگودرز به منبر رفته. در الیگودرز به منزل پدر آقای کروی، مرحوم آشیخ احمد کروی می رفتم. از آنجا به آبادی ای نزدیک الیگودرز که کمتر از یک فرسخ با آنجا فاصله و اردودر نام دارد رفتم. مدت دو سال به این آبادی می رفتم. هنگامی که به نجف آباد بازگشتم، دیدم برای ماجرای ۱۵ خرداد بازار کاملا تعطیل است و مردم به همراه روحانیت از جمله آقای منتظری، آقای ایزدی و سایر علما در مسجد بازار نجف آباد متحصن هستند. در پایان تحصن آقای منتظری سخنرانی و ضمن سخنانش روحانیت را به روح تشبیه کرد و اینکه روح بر بدن اشراف دارد و بدن بدون روح نمی تواند زندگی کند. از امام خمینی (ره) هم تجلیل کردند و بعد هم برای تحصن به تهران آمدند.

راجع به فعالیت های شهید منتظری قبل از خروج از کشور و همین طور فعالیت های ایشان در زندان بگویید.

من هم تفکر شهید محمد منتظری را داشتم که یک مقلد حضرت امام، یک نفر مقابل امریکاست و مایلیم شما تحقیق کنید و ببینید صحبت های ما در الیگودرز و اردودر و در ۱۵ سال قبل از انقلاب در مناطق مختلف چقدر در تقلید از حضرت امام یا به عبارتی مقلدسازی برای امام تأثیر داشته است. اولین روز فروردین هر سال برنامه این بود تا وقت سال تحویل که حرم مطهر حضرت معصومه (س) شلوغ می شد و جمعیت فراوانی نزدیک به ده ها هزار نفر برای لحظه تحویل سال تحویل، شادی و غیره به حرم مطهر می آمدند. از این فرصت استفاده شود و بحث امام خمینی و نهضت مطرح گردد و اعلامیه پخش و به عبارتی کار تبلیغاتی



آنها را می ساختند، می ریختند و بعد هم می سایدند. شهید منتظری قبل از آنکه طلبه شود، یکی از کارهایی که انجام می داد، کارد و چنگال سازی نزد عموهایش بود. پادربزرگش حاج علی منتظری باغ و مزرعه کشاورزی و امثال اینها داشت که شهید منتظری همراه ایشان کشاورزی و کاوداری هم می کرد.

من اوایل سال ۴۰ به قم آمدم. چون آقای منتظری هم در قم بود، شهید منتظری زودتر از من به قم آمد. اولین بار به مدرسه علوی، مدرسه آیت الله گلپایگانی واقع در خیابان تهران رفتم. در اینجا ارتباطم با محمد منتظری نزدیک بود و با هم رفت و آمد داشتیم. گاهی به حجره ما می آمد و درس های لمعه، رسائل و مکاسب و... را با هم می خواندیم. برای درس لمعه آیت الله صلواتی به مسجد اعظم و برای درس قوانین آیت الله شبزنده دار به مسجد امام می رفتم.

کسانی که وقتی ساواک آنها را دستگیر می کرد و دو سه شلاق به آنها می زد، افراد بسیاری را لو می دادند و توهین می کردند و صد جور وابستگی به ساواک داشتند و بعد هم پرچم نفاق را به دوش می کشند و خون شهدا را پایمال می کنند، با شهید منتظری که همه وجودش نهضت، امام و انقلاب بود و در این راه تا آخر ایستاد و به فکر نهضت و وحدت جهانی اسلام بود، متفاوتند.

هر دوی آنها از بزرگان هستند. آیت الله صلواتی در حال حاضر در حرم نماز می خوانند. پس از آن هم به کلاس درس مکاسب پدر شهید منتظری رفتم. در سال ۴۱، بحث انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح و مبارزه آغاز و در این مقطع بحث مرجعیت امام مطرح شد. البته از اواخر سال ۴۰، مرجعیت امام برای ما مطرح بود. پس از آیت الله بروجردی با توجه به هدایت های علمای بزرگ شهر از جمله آیت الله منتظری، چند ماهی مقلد آقای سید عبدالهادی شیرازی بودیم. ایشان نابینا بودند و حدود ده ماه پس از وفات آیت الله بروجردی از دنیا رفتند. پس از ایشان از امام (ره)

آیت الله ایزدی، مرحوم حاج آقا منصور، آقای قضایی، آقای سید محمد باقر حسینی، آقای فلاح الجناح که در حال حاضر پدر دو شهید است و مرحوم آشیخ محمدعلی نوراللهی پدر شهید هم بودند. یکی از طلبه های همسن من، شهید منتظری بود، طوری که در سال ۳۹ حاشیه ملا عبدالله را با هم مباحثه می کردیم. حاشیه ملا عبدالله درسی است که طلبه ها در دو تا چهار سال طلبگی شان آن را می خوانند. به این ترتیب معالم، حاشیه ملا عبدالله و چنین درس هایی را با شهید محمد منتظری که پسر روحانی شهر هم بود، مباحثه می کردیم. در حقیقت قبل از سال ۴۰، شهید محمد منتظری هم مباحثه ای نزدیک تر از من که الان بتوانم ذکر کنم نداشت. وقتی دو نفر با هم، هم مباحثه باشند، به روایات و خفیات یکدیگر، ارتباط با هم و همراهی در رفتن به کوچه و بازار و سایر فعالیت ها کاملا با هم مانوسند و با روایات هم آشنا می شوند.

معمولا سواد یک عالم را از روی مباحثه می توان فهمید. بعضی ها معتقدند شهید محمد منتظری سواد حوزوی چندانی نداشت. آیا استعداد طلبگی شان خوب بود؟

بله، هم استعدادش خوب و هم بسیار زحمتکش بود. تا فروردین سال ۴۵ که ایشان را دستگیر کردند، با هم بودیم. پس از سال ۳۹ هم حاشیه ملا عبدالله را مباحثه می کردیم. من در سال ۴۵-۴۴ به درس خارج مرحوم آیت الله داماد می رفتم و دوره و دروس سطح* درس را در مدت ۶ تا ۶ سال و نیم تمام کردم. در درس مکاسب پدرش، آقای منتظری هم می رفتم. ایشان از مکاسب محرمه شروع کردند تا اول خیرات درس دادند که حدود سه سال و نیم طول کشید. سپس در مسجدی نزدیک مسجد امام در قم ایشان عصرها اصول درس می دادند. خارج اصول جلد دوم کفایه که هم من و هم شهید منتظری در آن شرکت می کردیم.

آقای منتظری پس از رحلت آیت الله بروجردی مکاسب محرمه و بعد هم مباحث بدیع را شروع کردند. این درس در مسجد امام حسن در شبستان آقای زاهدی داده می شد و درس بسیار خوبی بود و افراد زیادی هم می آمدند. به عنوان امانت می گویم که درس نیمه سطح، نیمه خارج به عنوان مکاسب بود. از مسجد امام به سمت خیابان باجک ابتدای خیابان مسجد کوچکی بود که چند پله می خورد و بالا می رفت، ایشان عصرها در آنجا درس اصول یعنی جلد دوم کفایه الاصول، خارج اصول را شروع کردند و هنگام درس ایشان مسجد پر می شد. این کلاس پس از تبعید امام بود و شهید منتظری در این کلاس ها شرکت می کرد. گمان می کنم در سال ۴۴ شهید منتظری یک جلسه در کلاس درس اسفار آقای جوادی جلد دوم اسفار شرکت کرد و بعد دیگر رغبتی به آمدن نداشت. چون علامه طباطبایی این درس را می دادند. ایشان جلد سوم را در مسجد فاطمیه که آیت الله بهجت هم در آنجا اقامه نماز می فرمودند، می گفتند. از آنجا کلاس درس آقای طباطبایی به مدرسه حجتیه منتقل شد و این درس دو سال طول کشید. سپس همسر آقای طباطبایی به رحمت خدا رفت و ایشان پس از مدتی عذرخواهی کرد و گفت: «وقتی شاگرد را مقابل خودم می بینم، مثل اینکه کوه احد را می بینم و عذر می خواهم. نمی توانم بیایم و درس بدهم.» شهید منتظری در درس بااستعداد، خوش فهم و زحمتکش بود. ایشان تقریبا درس سطح را کامل خواندن و وارد درس خارج شد. لازم است بگویم، آقای منتظری دو برادر دارند، یکی حسنعلی و دیگری اسدالله نام دارد. این دو برادر بسیار خوب و خوش نفس هستند. البته پدر آقای منتظری بعدا همسر دیگری اختیار کرد که از ایشان سه برادر داشتند. آن دو برادر یعنی عموهای تنی محمد منتظری کارد و چنگال ساز بودند. کارد و چنگال هایی که در حال حاضر استیلی هستند، در قدیم از جنس ورشو بود و می بایست

شهید منتظری هیچ چیزی برای خود نمی‌خواست. از زندگی و دنیا چیزی برای خودش اختصاص نداد و هر چه داشت برای انقلاب، امام، اهل بیت، پیروزی اسلام و مسلمانان می‌خواست. با همه سلول‌های وجودش به امام خمینی، شهید، انقلاب، ملت و اسلام عشق می‌ورزید و با همه وجوش ضدصهیونیسم، ضدامریکا، ضداستکبار و یک مبارز خستگی‌ناپذیر بود.

در سال ۵۰، خبر دادند که محمد منتظری همراه شخص دیگری به سمت خانه می‌رفتند و بسته‌ای در کیف یا چیز دیگری داشتند که ساواکی‌ها ریختند تا آنها را بگیرند. در این میان محمد داد زد اسلحه را به من بده. بعید می‌دانم آن موقع او اسلحه داشت، در واقع به آنها کلک زد. می‌خواست از دست آنها فرار کند یا آنها را فراری دهد. دیگری که ماجرا را دقیق‌تر برایشان تعریف کرده بود، مسلماً از جزئیات بیشتری مطلعند. او چنین هنری داشت و اینکه بگوید الان اسلحه را در می‌آورم، خیلی مهم‌تر از داشتن اسلحه در آن شرایط بود. ساواکی‌ها با این تهدید ترسیدند و احتمالاً تیراندازی کردند. اطلاع ندارم آنها کیف را پرت کردند و آن کیف به دست ساواکی‌ها افتاد یا خیر. پس از این حادثه شهید منتظری مفقود شد، چون حساسیت ساواک برای دستگیری او بیشتر از قبل شده بود و به دنبال محمد، آن مظهر مقاومت و رادمردی بودند. از این طرف آقای منتظری هم هیچ سخنی در این باره که محمد چه شده، کجاست و چه بر سرش آمده است، نمی‌گفت. به هر حال او پدر و نگران بود. البته اگر ما اطلاع داشتیم که کجاست، چیزی نمی‌گفتیم و نهایتاً می‌گفتیم خبر نداریم. آن‌قدرها هم بچه نبودیم. حتی اگر محمد در آستین کسی بود، به این سادگی‌ها حرفی نمی‌زدیم.

معمولاً مبارزان چگونه از کشور خارج می‌شدند؟

به هر حال هر کس به دنبال راهی می‌گشت تا از طریقی از کشور فرار کند. یک راه گریز، رفتن به عراق و نجف بود. برای رفتن به آنجا یا می‌بایست از خوزستان یا از افغانستان و پاکستان می‌رفتیم. به هر صورت اینها راه‌هایی بودند که به ذهنمان می‌رسید. یکی از شخصیت‌های بارز روشی که در این باره بسیار کمک می‌کرد، مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالرسول قائمی در آبادان بود. ایشان از سال ۱۳۲۲ به آبادان رفته و در آنجا کاملاً شناخته شده و شاخص بود. بعد از انقلاب به اصفهان آمد و سپس به رحمت خدا رفت. به نظر من حق ایشان ضایع شده است. البته اخیراً برای آقای جمی به منبر رفتیم، ولی از آقای شیخ عبدالرسول قائمی باید یاد کنیم و زحمات و خدمات ایشان را مجدداً یادآور شویم.

در زابل مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین آسید محمدتقی حسینی زابلی بودند که در فاجعه هفت تیر همراه شهید منتظری به شهادت رسیدند. ایشان برادر آقای حسینی بودند که در حال حاضر نماینده مجلس هستند. اکنون قبر ایشان در زابل زیارتگاه است، چون ایشان سید بسیار بزرگوار و جلیل‌القدری بودند. وقتی آیت‌الله یزدی و آیت‌الله صلواتی و علمای دیگر را به زابل تبعید کردند، یکی از محورهای فرار خیلی از اشخاص آسید محمدتقی حسینی زابلی بود. در زاهدان مرحوم آیت‌الله کفعمی یکی دیگر از این شخصیت‌ها بودند. ایشان بلدچی داشتند و افراد را در مدت دو ساعت به آن طرف مرز هدایت می‌کردند و

آقای عراقی و... در زندان بودند و من آنها را دیدم. پس از زندان محمد را آزاد کردند.

در این مقطع لازم می‌دانم دو سه نکته راجع به زندان محمد برایتان بگویم. مقام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری‌شان به نجف‌آباد آمدند و من هم خدمتشان بودم. در نزدیکی مسجد جامع جایگاهی برای ایشان درست کرده بودند که ایشان در آنجا سخنرانی کردند. این مربوط به زمانی بود که محمد منتظری شهید شده بود. ایشان ضمن سخنرانی راجع به شهید محمد منتظری دو سه نکته را یادآور شدند که بسیار به‌جا بود. یکی از نکات این بود که شهید محمد منتظری در زندان معمم شد. خیلی‌ها وقتی در زندان بودند، از دست عمامه و مانند آن فرار می‌کردند، ولی شهید محمد منتظری که معمم نبود و همیشه یک پالتو به تن و یک عرقچین به سر داشت، وقتی به زندان رفت یکی از افتخاراتش این بود که لباس روحانیت به تن کرد. ظاهراً آقای طالقانی ایشان را معمم کرد. البته اصل این است که در خود او چنین انگیزه‌ای ایجاد شده بود. مسئله مهم این است که مرحوم طالقانی در زندان تفسیر و... هم می‌گفتند، ولی محمد با بعضی بحث‌ها و نوآوری‌های کدایی و جریان‌های نهضت آزادی مقابله می‌کرد. از همان جا محمد که شناخت دقیقی از حق داشت و بسیار تیز و باهوش بود، با آنها برخورد، مقابله و به اصطلاح آنها را بایکوت می‌کرد. واقعا در مقاومت، کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر و بسیار مجاهد، فداکار، نترس، حق‌شناس، عاشق روحانیت و زاهد و ساده‌زیست بود و عشق زیادی به حضرت امام داشت.

در هر حال او پسر آیت‌الله شهر ما بود و با این حساب می‌بایست از امتیازات ویژه‌ای برخوردار باشد، در حالی که او هیچ امتیازی برای خود نمی‌خواست و این بسیار جالب بود. ضمن اینکه واقعا قانع به حداقل‌ها بود و حقیقتاً در حداقل معیشت زندگی می‌کرد و به بعضی از افراط و تفریط‌ها اعتراض داشت. در زندان محمد دو کار دیگر هم انجام داد، یکی آموختن انگلیسی و دیگری اقتصاد. او از قبل هم در فکر آموختن زبان انگلیسی بود، ولی در زندان آن را دنبال کرد. زمانی هم که از زندان آزاد شد، به دنبال تدریس انگلیسی و اقتصاد بود. حتی شخصاً با محمد، اقتصاد شهید صدر را مباحثه می‌کردم. من بیرون از زندان بودم و درس خواندم و کمی بیشتر ادامه دادم و او در زندان بود. از سال ۴۸ به بعد، بحث اقتصادی شهید صدر را با هم مباحثه می‌کردیم. من هم فکر اقتصادی و هم جلساتی برای کارهای اقتصادی داشتیم، ولی محمد بیشتر توانست از کتاب‌ها استفاده کند. او در زندان، هم روی مسائل اقتصادی و هم روی زبان انگلیسی بیشتر کار کرده بود و به این ترتیب با اقتصاد آشنا و انگلیسی‌اش هم خوب بود. در سال‌های ۴۸ - ۴۹ در مسجد اعظم برای طلبه‌ها تدریس می‌کرد. در این میان حوادثی هم در مسجد اعظم اتفاق افتاد که جای بحث دارد. سال ۴۹ - ۵۰ بحث ولایت فقیه امام مطرح شده بود و در حقیقت جهت‌گیری‌ها روشن‌تر شده بودند. از سال ۴۹ نماز جمعه هم در نجف‌آباد توسط آقای منتظری اقامه شد.

شما به تیزهوشی شهید منتظری اشاره کردید، آیا در این باره خاطره‌ای به یاد دارید؟

انجام شود. بنا شد با شهید محمد منتظری و دیگران مقداری اعلامیه را بگیریم و هنگام سال تحویل نزدیکی‌های اذان در صحن مطهر پخش کنیم. من هم دو بسته اعلامیه گرفتم. طلبه‌های دیگر را هم دیدم که هر کدام اعلامیه گرفتند. شهید منتظری هم یک دستمال را پر از اعلامیه کرده بود و آن را بیسن مردم پخش می‌کرد. در این جریان صحن مطهر یعنی داخل، بیرون و صحن عتیق و جدید و صحن اتابکی را تقسیم کرده بودند. قسمت من صحن اتابکی و روبروی ایوان آینه بود و می‌بایست در آنجا اعلامیه‌ها را پخش می‌کردم. بقیه فعال‌تر بودند و ضمن اینکه من دل و جرئت محمد را نداشتم. خلاصه صبح زمان سال تحویل پنج، شش نفر را گرفتند. دو سه نفر را بعد از مدتی آزاد کردند، اما محمد را نگاه داشتند، چون بلافاصله متوجه شدند که شهید منتظری سابقه هم دارد و ضمن اینکه سریعاً فهمیدند او فرزند آقای منتظری است. از این‌رو شب همان روز با فرادای آن سراغ آقای منتظری رفتند و ایشان را هم دستگیر کردند و به تهران قزل‌قلعه آوردند. آن زمان زندان ساواک در قزل‌قلعه بود. پس از آن آقای ربانی شیرازی را هم دستگیر کردند.

در این مقطع دوره جدیدی از زندگی محمد منتظری آغاز شد. با توجه به آنچه شهید بودم محمد را در زندان بسیار شکنجه کردند، خصوصاً از نظر سیلی‌هایی که به او می‌زدند. هر وقت تصور می‌کنم برابم سخت است. به عبارتی خارج از حد متعارف، محمد منتظری را شکنجه کردند. بعد هم در گزارش آنها منتشر شد. آن وقت‌ها می‌شنیدیم که او را روی منقل داغ، اجاق گاز و اجاق برقی می‌گذاشتند و می‌سوزاندند. آقای منتظری و ربانی شیرازی را هم شکنجه می‌کردند. آقای منتظری و آقای ربانی شیرازی در زندان اعلامیه‌ای سه صفحه‌ای در مورد شکنجه‌ها و رفتارهای بدی که با آنها می‌شد، به بیرون از زندان دادند. دادگاه نظامی، شهید منتظری را به سه سال زندان محکوم کرد. پس از این اعلامیه محمد منتظری را بعد از سه سال از زندان آزاد کردند. بعدها محمد منتظری را به همراه پدرش به بند ۴ زندان قصر آوردند و در آن موقع اجازه ملاقات به زندانیان می‌دادند و هنوز ملاقات را محدود و وابستگیان درجه اول نسبی نکرده بودند. من به حسن‌آباد تهران و قم آمدم و در آنجا در ماه رمضان به منبر می‌رفتم. با توجه به علاقه‌ای که به آقای منتظری و شهید محمد منتظری داشتم یادم هست یک بار در ماه رمضان مقداری دل و جگر برای آنها و سایر زندانیان برده بودم و به ملاقاتشان رفتم. آن موقع مرحوم علوی طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، آیت‌الله انوری، اعضای ملل اسلامی، آقای بجنوردی، آقای حجتی کرمانی، اشخاصی که در ارتباط با ترور منصور دستگیر شده بودند،





جرقه تحصن در کجا زده شد. آیا در همان مدرسه صدوق این تصمیم گرفته شد یا اینکه به شما خبر دادند قرار است چنین اتفاقی بیفتد و شما هم رفتید.

احتمالا رهبران روحانی مانند شهید بهشتی، شهید مطهری و آقای منتظری و دیگران که در مدرسه صدوق حضور داشتند، برنامه‌ریزی کردند. وقتی فرودگاه بسته شد، در برابر اقدام بختیار که فرودگاه را بست، آنها هم عکس‌العمل نشان دادند که بهترین واکنش در این باره تحصن در مسجد دانشگاه تهران بود. در واقع دانشگاه تهران و مسجد آن پایگاه انقلاب شد. آن موقع امام در پاریس بودند و مسجد دانشگاه، مرکز فرماندهی شده بود و آیت‌الله مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله طالقانی و شهید بهشتی حضور داشتند. ما هم که جوان‌تر بودیم در دانشگاه برنامه داشتیم و راه‌پیمایی می‌کردیم و شعار می‌دادیم.

روز هشتم بهمن ۵۷، در خیابان و میدان انقلاب تیراندازی می‌کردند و در این میان حدود چهارصد نفر تیر خوردند، چون ستاد ژاندارمری آنجا بود. بعدها در روزنامه‌ها اعلام کردند حدود ۳۷ نفر در این راه‌پیمایی شهید شدند. از دانشگاه تهران به دماوند رفته تا در مراسم یکی از شهدای آنجا سخنرانی کنم. پدر هنوز در قید حیات بود و پسر دومش هم شهید شده بود. شعار جوان‌ها در آن روز این بود: «رهبران! ما را مسلح کنید.» در حالی که نظر امام چنین نبود و می‌خواستند که انقلاب بدون اسلحه، با مرگ بر شاه و با مشت و سنگ پیروز شود. که همین طور هم شد. به نظر می‌آید برنامه‌ریزی برای تحصن، توسط رهبرانی که تظاهرات و سایر حرکت‌ها را هدایت می‌کردند، انجام می‌شد. من قبل از این جریان‌ها در آنجا نبودم و همان‌طور که اشاره کردم، در خوزستان بودم.

نظر شما راجع به فعالیت‌های شهید منتظری در دوران بعد از انقلاب چیست؟

به نظر من بهتر از همه حضرت امام شهید محمد منتظری را معرفی کرد. پیام امام به آقای منتظری در مورد محمد بسیار گویا و رسا بود. باید شخصیت شهید منتظری بازتابی و بازشناسی شود. اصولا او ضد منافقین و نفاق و از همان ابتدا، در زندان ضد لیبرالیسم و جریان‌های التقاطی و انحرافی بود. در این باره خیلی باید رعایت کرد. ممکن است در جایی تعامل می‌کرد که این با تأثیرپذیری مطلق کاملاً متفاوت است، ضمن اینکه انسان ممکن است در عین تعامل، تأثیرگذار هم باشد. بعد از انقلاب نسبت به نهضت‌های آزادی‌بخش تفکرات خاصی داشت، مثلاً معتقد بود باید فلسطین یا قدس را آزاد کنیم و از این نظر هم عقیده بسا امام بود، اما گاهی در به کار بردن ابزار و ادوات دچار اشتباه می‌شد. به عنوان مثال، روی یاسر عرفات بیهوده محاسبه می‌کرد و حتی قذافی در مرحله‌ای راکت و موشک به ایران داد، ولی در مقاطعی هم کمکی نکرد. او با امام موسی صدر، شهید چمران، آقای داعی، آقای زیارتی، آقای رحیمیان، آقای رحمانی و مرحوم املائی و نیز طلبه‌های تند و افراطی که در نجف به عنوان طلبه‌های خمینیستی در مدرسه شیرازی‌ها معروف بودند، همکاری می‌کرد. البته آنها به تندروری و افراطی‌گری معروف بودند، در حالی که این‌طور نبود و انقلابی بودند. ضمناً نباید شهید منتظری را در جریان هدفیون، مهدی هاشمی و... دخیل دانست.

در مجلس اول رابطه‌اش با لیبرال‌ها چگونه بود؟

زیاد خوب نبود. همان‌طور که اشاره کردم در زندان هم با نهضت‌آزادی مقابله می‌کرد. او با جریان نهضت آزادی و لیبرال‌ها برخورد می‌کرد و آنها را قبول نداشت و آنان را به‌نحوی تقریباً وابسته به امریکا و امانت‌ها می‌دانست. موضع‌گیری وی نسبت به دولت موقت کاملاً روشن است. نسبت به آنها حساسیت داشت. وقتی می‌خواست به لیبی

من بعد از حوادث اصفهان، نجف‌آباد و خمینی‌شهر از راه اهواز، بندر امام (بندر ماهشهر) و رامهرمز به شهرهای خوزستان رفته. در بحران انقلاب بود. وقتی امام خواستند بیایند، برای استقبال از ایشان به تهران رفته که خبر دادند چون امام می‌خواهند بیایند فرودگاه را بسته‌اند. من هم به مدرسه صدوق رفته و پس از هفت سال محمد را دیدم. صبح فردای آن روز اولین از نفراتی بودیم که در مسجد دانشگاه تهران تحصن کردیم. سیزده نفر از روحانیونی که در آن مسجد بودند، از روحانیون نجف‌آباد بودند. حدود ساعت ۹-۱۰ صبح آیت‌الله مقیم از من پرسیدند تعداد چند نفر است؟ شمردم و دیدم تا آن ساعت تقریباً ۲۵۰ نفر در آنجا حضور دارند.

پس از آن مدتی امام جمعه چهارمحال و بختیاری شدم و محمد منتظری را به چهارمحال و بختیاری دعوت کردم

در سال‌های اوج اختناق، ناگهان در مسجد بلند شد و در حمایت از حضرت امام شعار داد. وقتی ما می‌ت رسیدیم در صحن اعلامیه پخش کنیم و فقط دو پسته اعلامیه به من دادند، او دستش پر از اعلامیه بود و با این حال باز هم همراهش اعلامیه داشت تا آنها را بین جمعیت پخش کند، او دستگاه کپی استنسیل داشت و در منزل همسایه‌ها و سایر آقایان اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کرد.

و دو سه سخنرانی هم که یکی از آنها در شهرکرد بود، برایش گذاشتم و از او پذیرایی کردم و بسیار او را مورد احترام و تجلیل قرار دادم. همین‌طور شهید بهشتی و شهید هاشمی‌نژاد هم سفری به این استان داشتند. شهید بهشتی را برای سخنرانی به بروجرود بردیم. برای شهید هاشمی‌نژاد هم یک برنامه سخنرانی در مسجد ابوالفضل ترتیب دادیم. آن موقع بنده هم امام جمعه، هم دادستان انقلاب اسلامی و هم نماینده امام در استان بودم. پس از آن در انتخابات مجلس، شهید منتظری از طرف مردم نجف‌آباد نماینده شد و من از طرف مردم چهارمحال و بختیاری وارد مجلس شدم. جنگ شروع شد و به دنبال آن حوادث دیگری مانند حرکت و حضور در حزب پیش آمد که در این میان شمع محفل جمع شهید بهشتی بود.

ساواک صدها بار هم یقه‌اش را چاک زد، ولی کار از کار گذشته بود و آنها از ایران خارج شده بودند. یک دست لباس بلوچی می‌پوشیدند و سوار موتور می‌شدند و یک ساعت بعد در خاک پاکستان بودند. همین‌طور ورود به عراق به نحو دیگری بود. برادرهایی که بیشتر از این شیوه‌ها استفاده می‌کردند، بهتر می‌توانند توضیح دهند. قطعاً ساواک برنامه‌های بسیاری ریخته بود تا محمد منتظری را دستگیر کند، طوری که حدود هزار عکس از محمد منتظری تهیه و در سراسر کشور پخش کرده بود. همچنین به تمام پایگاه‌های دستور داده بود شهید منتظری را کنترل کنند. همه خانه‌هایی را که در تهران، نجف‌آباد، قم و اصفهان که احتمال می‌دادند محمد در آن منازل باشد، از منزل آقای غیوری در جنوب تهران تا منزل آیت‌الله مطهری در شمال تهران و خانه آقای فلسفی، همه را کنترل کرده بودند. آسمان و زمین را به هم دوخته بودند تا محمد منتظری را پیدا کنند و از هر بهانه و اهرمی مانند پدرش، طلبه‌ها و غیر طلبه‌ها برای یافتن او استفاده می‌کردند. اما محمد همان محمد بود مثل موسی کلیم (ع) «فخرج منها خائفاً یترقب» فرعونیان به دنبال موسی بودند و خداوند هم با موسی (ع) بود. «کلاً آن معی رتبی سیهیدین» خدا با او بود و می‌خواست محمد را حفظ کند و بسیاری دیگر از فرزندان امام و انقلاب را همان‌طور که موسی کلیم عصر ما و امام راحل را حفظ کرد و رهبری را در برابر توطئه ششم تیسر صیانت فرمود. به این ترتیب او به خارج از کشور رفت و طبیعی است که اول به نجف و مدرسه طلبگی رفت و حضرت امام خوشحال شدند و حاج آقا مصطفی و طلبه‌ها هم آنجا حضور داشتند. تقریباً هفت سال محمد را ندیدم، چون در خارج از کشور با ایشان نبودم.

تا چه زمانی ارتباطتان با شهید منتظری قطع شد؟

تا قبل از پیروزی انقلاب. ناگفته نماند قبل از آن محمد هنوز ازدواج نکرده بود و بحث ازدواج او پیش آمد. همسر محمد منتظری به همراه خواهرش در منزل ما در قم بودند. خواهر اولش نامزد داشت. من خواهر دوم را برای شهید منتظری مناسب دیدم، ضمن اینکه آنها نسبتی هم با هم داشتند، از این‌رو سفارش کردم و تذکر دادم و از آنجا که از خانواده حری و خواهر دو شهید بودند و بیت آقای منتظری با آن خانواده آشنایی کامل داشتند، به این ترتیب ایشان همسر شهید منتظری شدند و محمد سر و سامان گرفت. ثمره این ازدواج دو فرزند بود.



انحراف روشن‌فکری در زندگی شهید منتظری وجود نداشت. من در فاصله سال‌های ۳۸ - ۶۰، حدود ۲۲ سال، از نزدیک با شهید منتظری آشنا بودم. حتی برای ازدواجش هم، بنده همسر ایشان را پیشنهاد دادم و بعد سایرین آن را دنبال کردند و همه اعضای خانواده ایشان را می‌شناسم. او اسوه مقاومت، فداکاری، ساده‌زیستی، قناعت، جهاد، تلاش، حق‌شناسی، بصیرت جمعی، ولایت‌پذیری و ولایت‌مداری بود.

وحدت جهانی اسلام بود، متفاوتند.

انحراف روشن‌فکری در زندگی شهید منتظری وجود نداشت. من در فاصله سال‌های ۳۸ - ۶۰، حدود ۲۲ سال، از نزدیک با شهید منتظری آشنا بودم. حتی برای ازدواجش هم، بنده همسر ایشان را پیشنهاد دادم و بعد سایرین آن را دنبال کردند و همه اعضای خانواده ایشان را می‌شناسم. او اسوه مقاومت، فداکاری، ساده‌زیستی، قناعت، جهاد، تلاش، حق‌شناسی، بصیرت جمعی، ولایت‌پذیری و ولایت‌مداری بود. همان‌طور که اشاره کردم در سال‌های اوج اختناق، ناگهان در مسجد بلند شد و در حمایت از حضرت امام شاعر داد، یا وقتی ما می‌ترسیدیم در سخن اعلامیه پخش کنیم و فقط دو بسته اعلامیه به من دادند او دستش پر از اعلامیه بود و با این حال باز هم همراهش اعلامیه داشت تا آنها را بین جمعیت پخش کند. اینکه دستگاه کپی استنسیل داشت و در منزل همسایه‌ها و سایر آقایان اعلامیه‌ها را تکثیر می‌کرد، همگی حاکی از تلاش و شجاعت فراوان او بود. یادش به خیر!

در پایان بر این نکته تأکید می‌کنم که ان‌شاءالله خداوند به درجات این عزیز و سایر عزیزان شهدای گران سنگ هفتم تیر، به‌ویژه سید و سالار ایشان مرحوم آیت الله شهید مظلوم بهشتی بیفزاید و خون پاک این شهدایان را مایه تقویت اسلام فقاقت و ولایت و رسوایی نفاق و لیبرالیسم و نفوذ اجانب و استکبار و صهیونیسم قرار دهد. بی شک خون این عزیزان، انقلاب سوم را رقم زد، انقلاب اسلامی را بیمه کرد، موجی از آرمان‌خواهی و عزت‌طلبی و فداکاری را در ملت ما احیا کرد، موجی از نفرت و خروش علیه جریان‌های سکولار و ترویس‌م را در جامعه زنده کرد، ماهیت پلید دشمنان انقلاب اسلامی را افشا کرد و چهره کریه آنها را رسوا ساخت.

آری! بالاترین مقام شهادت است و خون پاک شهیدان هفتم تیر تا ابد خواهد جوشید و یاد آن عزیزان همیشه زنده و جاودانه و ماندگار خواهد بود و خط سرخ شهادت آنها از یک طرف به کربلا و عاشورا می‌رسد و از سوی دیگر تا قیام حیات‌بخش مهدی موعود(ع) تداوم خواهد داشت.

خداوند آن عزیزان را دوست می‌داشته و در جوار قرب خود ماوی داده است. شهید هرگز نمی‌میرد و نخواهد مرد و این به برکت پاکی و قداست خون شهید و اهداف و انگیزه‌های بلند و ملکوتی آنهاست و خداوند شهید محمد را دوست می‌داشت و در خیل این کیوتران عاشق و پرندگان سبکیار و سبکیال او را به ساحل امن و راحت و نجات ابدی سوق داد و هدایت فرمود. «عاش سعیدا و مات سعیدا و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة نحرًا» خداوند این منازل و مقامات را به هر کسی نخواهد داد بلکه لیاقت و عنایت و اجر زحمات و خدمات را خواهد داد، چه بسا اجر آن همه شکنجه و آوارگی و آزادگی در مقام رفیع شهادت است که او را شایسته آن دانسته و چه بسا امثال حقیر محروم باشیم. ■

«جزه الله خیر الجزا»

محقری در خاک فرج قم نزدیک منزل آقای منتظری اجاره کردیم. پول چندانی هم نداشتیم و می‌بایست با دو بیست تومان زندگی‌مان را اداره می‌کردیم. یکی دو نفر از آقایان محترم نجف‌آبادی در کوچه آقازاده نزدیک منزل آیت‌الله بهجت، آیت‌الله داماد و مرحوم آشیخ هاشم املی منزلی خریدند و تصمیم گرفتند کسی را در آن خانه بنشانند. پیشنهاد کردند که آقای دری مناسب است. محل زندگی قبلی ما مناسب نبود، در حالی که منزل جدید به حرم و مسجد سلماسی پایگاه و بیت امام بسیار نزدیک‌تر بود و فضای بهتری را در اختیار داشتیم. مدت سه سال در این منزل ساکن بودیم. آنها فکر می‌کردند بهتر است به طلبه‌ای با شرایط ما کمک شود تا بتواند وظیفه‌اش را با آرامش انجام دهد که این همان طلبه‌پروری مرحوم آشیخ احمد حججی یا آقای ریاضی است که در ابتدای صحبت عرض کردم و این روحیه در بین آخوندهای نجف‌آبادی، بسیار حائز اهمیت و قابل تقدیر است. چنین روحیه‌ای در شهید منتظری و جد ایشان و همین‌طور پدرشان آقای منتظری هم بود. آنها می‌توانستند خودشان یا دامادشان در آن منزل بنشینند و برایشان راحت‌تر هم بود، اما مناسب دیدند که طلبه‌ای بنشیند تا بتواند سر فرصت سرپناهی تهیه کند.

شهید منتظری هیچ چیزی برای خود نمی‌خواست. از زندگی و دنیا چیزی برای خودش اختصاص نداد و هر چه داشت برای انقلاب، امام، اهل بیت، پیروزی اسلام و مسلمانان می‌خواست. با همه سلول‌های وجودش به امام خمینی، شهید، انقلاب، ملت و اسلام عشق می‌ورزید و با همه وجوش ضد صهیونیسم، ضد امریکا، ضد استکبار و یک مبارز خستگی‌ناپذیر بود. او نسبت به همه جریان‌های منافق و التقاطی اسوه حسنه بود. باید او را به عنوان اسوه مطرح کرد. کسانیکه وقتی ساواک آنها را دستگیر می‌کرد و دو سه شلاق به آنها می‌زد، افراد بسیاری را لو می‌دادند و توهین می‌کردند و صد جور وابستگی به ساواک داشتند و بعد هم پرچم نفاق را به دوش می‌کشند و خون شهدا را پایمال می‌کنند. با شهید منتظری که همه وجودش نهضت، امام و انقلاب بود و در این راه تا آخر ایستاد و به فکر نهضت



برود و یا به لبنان نیرو ببرد، دولت موقت مانع او می‌شد. او معتقد بود متین‌دفتری جاسوس امریکاست و می‌خواست او را بگیرد و بازداشت کند. البته در بعضی از فعالیت‌های اشتباه هم می‌کرد، اما روحیه انقلابی داشت و می‌گفت امریکایی‌ها دنبال این هستند که ما را در داخل درگیر جنگ کنند. ما باید جنگ را به مرزهای خارج از کشور ببریم.

شهید منتظری در مقطعی به شهید بهشتی انتقادات تندی کرد و بعد هم برگشت. نقطه افتراق و تفاوت عمده وی با دیگر مخالفان شهید بهشتی چه بود؟

باید بگویم شهید منتظری از روی صداقت، صفا، اخلاص و احیانا اشتباه در بعضی مسائل و اینکه شاید گمان می‌کرد شهید بهشتی در مقاطعی با لیبرال‌ها سازش می‌کند، آن حرف‌ها را می‌زد. البته این مسئله نیازمند تحلیل دقیق‌تر با اسناد روشن‌تری است. وقتی صلابت، استقامت و اعتمادش جلب شد، با همه وجودش به شهید بهشتی عشق می‌ورزید. کمتر جلسه‌ای بود که من در آن حضور نداشتم و شهید منتظری هم خیلی کم می‌آمد و این عنایت خداوند بود که شهید منتظری را با شهید بهشتی و هفتاد و یک نفر دیگر از شهدای گران سنگ و پاک‌باخته نزد خود ببرد و در مقام قرب الهی قرار داد و بعد هم آن پیام نورانی و اختصاصی حضرت امام راجع به شهید محمد منتظری بود و همچنین مرقد شهید منتظری در کنار مرقد مطهر حضرت معصومه(س) که اخیرا مهمان دیگری هم به جمع آنها اضافه شده است مهمان بسیار نورانی و پربرکت، مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت که محراب آنها به وجود نورانی ایشان مزین شد. همچنین مرحوم آقای ربانی شیرازی، ربانی املشی، موسوی دامغانی که خداوند همه آنها را با اولیا خود محشور فرماید.

به نظر شما آیا شهید محمد منتظری از نظر فکری یعنی راه، الگو، چپ‌روی اقتصادی داشت. حمایت زیاد ایشان از مستضعفین سبب شده است که برخی آرای او را به این صورت تبیین و تعریف کنند.

چپ‌روی اول انقلاب خیلی حکیمانه نبود و نمی‌توان آن را توجیه کرد. واقع امر این است که الان هم نمی‌توان توجیه کرد. اصولا شعاع چپ و امثال آن معنایی ندارد. آیا می‌خواهید شعار چپ بدهید یا کار خداپسندانه انجام دهید؟ ممکن است برای جمع کردن مرید شعار چپ دهید. اگر کار برای خدا نباشد و خورزاری هم شعار بدهید، ارزش ندارد. ارزش کار زمانی است که برای خدا باشد. سیاست اسلام توانمندسازی است نه شعار چپ. حمایت واقعی، حفظ کرامت و حرمت انسان‌هاست.

یادم هست تازه ازدواج کرده بودم. همسر من، خواهر آقای رستگاری هستند. آن وقت‌ها ایشان دیپلم داشتند. ما منزل

